بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و چهل و ششم\_ 21 دی 1400

[دیدۀ کوتاه علماء عامه به جایگاه ائمۀ اطهار علیهم السلام]

قبل از نقل برخی دیگر از عبارات و توضیح آن‌ها نکته‌ایی را لازم است خدمت شما عرض کنم در مورد آن‌چه در کتب رجالی اهل سنت، مشاهده می‌شود. آن‌ها چون اعتقاد به عصمت و علم امام آن‌گونه که ما معتقدیم، ندارند. اگر چه ائمه را، عالم و دانشمند و فقیه می‌دانند، ولی در حد یک مجتهد و فقیه معمولی، تحلیل آن‌ها از فقاهت و علم امام با این دید ناقص صورت می‌گیرد، چنان‌که تحلیل از جایگاه روائی ائمه علیهم السلام، و در بحث ما جایگاه روایی صادقین علیهما السلام، با همین نگاه کوتاه است.

آنها ائمۀ هدی را مثل راویان دیگر حدیث می‌شمارند که از کسانی نقل می‌کنند و دیگرانی از آن‌ها نقل می‌کنند، لذا دیدید در ضمن کسانی که امام باقر علیه السلام از آن حدیث دارد، به قول ذهبی یکی پدر بزرگوارش هست و روات معمولی دیگر، حتی از کسانی به قول ایشان مرسلا نقل می‌کند. یا امام صادق علیه السلام از گروهی روایت دارد، از جمله پدر بزرگوارش و راویان دیگر.

دو شأن برای ائمه در این بحث قائل هستند. یکی راوی موثق بودن، دوم مجتهد صاحب نظر بودن، طبیعتا مجتهد هم همواره بر ثواب و صحت فتوا نمی دهد، گاهی به خطا می‌رود.

[دیدگاه شیعه در مواردی که اهل بیت روایت‌گری کرده‌اند]

من راجع به قصۀ فقاهت فعلا کاری ندارم، چون بحث ما بحث روایت است. ما اگر بخواهیم طبق آن دیدگاه شیعه در مورد جایگاه روایی ائمۀ هدی علیهم السلام تجزیه و تحلیل کنیم، و روایات موجودة از آن حضرات را در کتب شیعه و اهل سنت، با غمض عین از سند و صدور، تجزیه و تحلیل کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که آن‌جا که ائمه علیهم السلام، از جمله باقرین علیهما السلام، روایت‌گری کرده اند ، بحث بیان حکم و افتاء نیست، بحث روایت‌گری است. آنجا که روایت‌گری کرده اند، بر این اقسام است:

1. روایتی را بدون ذکر سند به امیر المؤمنین علیه السلام یا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دهند.

در این مورد اگر سند تا خود امام قابل قبول باشد، ما این گونه روایات را مرسل نمی‌نامیم. و لو امام صادق بگوید قال رسول الله. این‌ها از نظر ما یک راوی معمولی نیستند تا بگوییم این روایات مرسله است، آن‌ها با توجه به علم واسع خدا داده، و با توجه به منابعی که مکتوب در دست داشتند از املاء پیامبر اکرم، اسناد آنها قطعی خواهد بود، لذا نمی گوییم سند تا امام صحیحه است، از امام به پیامبر مرسله است، این در ادبیات شیعه اساسا جا ندارد، آنی که در جلسات گذشته گفته شد با ادبیات اهل تسنن است. پس اگر هم به ظاهر سندی ارائه نمی‌دهد، قطعا و جزما از نظر ما مستند است و معتبر است و صحیح، این دستۀ اول.

1. روایاتی که ائمۀ هدی در بحث ما امامین صادقین با ذکر و مستند حدیثی را به پیامبر انتساب دادند، یا به امیر المؤمنین نسبت دادند، منبع را ذکر کردند، فی کتاب علی کذا. این هم که با توجه به آن همه مدارکی که در مورد این منابع داده شد و دیروز هم از خود اهل سنت نقل کردیم که در نزد این بزرگواران مکتوباتی از گذشته بوده است.

اگر سند تا خود امام درست شد بقیه‌اش مورد قبول ما است.

1. روایاتی که سند ارائه می دهد، مثل حدیث سلسلة الذهب، یا این همه روایاتی که از پیامبر اکرم در کتب ما از زبان امام صادق با نقل شنیده شده است. در این موارد هم اگر سند روایت تا خود امام درست باشد، بقیه‌اش سمعا و طاعتا، جزء اعلاء اسناد هم هست.
2. روایاتی که به ما رسیده باشد، که امام مسندا مطلبی را از غیر معصوم از روات معمولی نقل حدیث کند، مثل راویان دیگر تا برسد به پیامبر و امیر المؤمنین، از روات دیگر.

این‌جا اگر بتوانیم، عنصری مثل جدل یا اتمام حجت را اخذ کنیم، می گوییم این از باب جدل یا اتمام حجت است، اما اگر نشد، ما یک معیار کلی داریم، و این معیار کلی از یک روایت صحیحه استفاده می شود که مبتنی بر مبانی کلامی ما در امامت است:

**حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قُولَوَيْهِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ بُنْدَارَ الْقُمِّيُّ، قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ‌، أَنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا سَأَلَهُ‌ وَ أَنَا حَاضِرٌ**

محمد بن عیسی بن عبید یقطینی نقل می کند از یونس بن عبدالرحمن که بعضی از اصحاب ما از یونس پرسیدند، و من حاضر بودم

**فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا أَشَدَّكَ فِي الْحَدِيثِ وَ أَكْثَرَ إِنْكَارَكَ لِمَا يَرْوِيهِ أَصْحَابُنَا فَمَا الَّذِي يَحْمِلُكَ عَلَى رَدِّ الْأَحَادِيثِ؟**

یونس بن عبدالرحمن جزء کسانی بوده است که تعدادی از روایات پیشین را رد می کرده است و می گفته این ها درست نیست و لذا بعضی با او بد بودند، کسی از او پرسید چرا تو این موضع شدید را در برابر روایات داری. ایشان ابتدا یک حدیثی را از امام صدق از نقل هشام بن حکم نقل می کند، بعد ادامه داد، در آن نقلی که از امام صادق دارد همان جملۀ معروف درش هست:

**لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا حَدِيثاً إِلَّا مَا وَافَقَ الْقُرْآنَ وَ السُّنَّةَ أَوْ تَجِدُونَ مَعَهُ شَاهِداً مِنْ أَحَادِيثِنَا الْمُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّ الْمُغِيرَةَ بْنَ سَعِيدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ دَسَّ فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي أَحَادِيثَ لَمْ يُحَدِّثْ بِهَا أَبِي**،

این ها را که یونس می فرماید می گوید من رفتم عراق، گروهی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام را دیدم، احادیثی از این‌ها شنیدم،

**وَ أَخَذْتُ كُتُبَهُمْ، فَعَرَضْتُهَا مِنْ بَعْدُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام**

همه آن احادیث را عرضه کردم بر امام رضا

**فَأَنْكَرَ مِنْهَا أَحَادِيثَ كَثِيرَةً أَنْ يَكُونَ مِنْ أَحَادِيثِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) وَ قَالَ لِي: إِنَّ أَبَا الْخَطَّابِ كَذَبَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) لَعَنَ اللَّهُ أَبَا الْخَطَّابِ!**

**وَ كَذَلِكَ أَصْحَابُ أَبِي الْخَطَّابِ يَدُسُّونَ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، فَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلَافَ الْقُرْآنِ، فَإِنَّا إِنْ تَحَدَّثْنَا حَدَّثْنَا بِمُوَافَقَةِ الْقُرْآنِ وَ مُوَافَقَةِ السُّنَّةِ**

تا می رسد به اینجا

**إِنَّا عَنِ اللَّهِ وَ عَنْ رَسُولِهِ نُحَدِّثُ، وَ لَا نَقُولُ قَالَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ فَيَتَنَاقَضَ كَلَامُنَا[[1]](#footnote-1)**

اگر ما روایتگری کنیم از خدا و رسول روایتگری کنیم، نمی گوییم قال فلان، قال فلان. نه قال فلان، و قال فلان را به عنوان رای او نقل می کنیم نه قال فلان و قال فلان به عنوان روایت نقل می کنیم، نیازی به این حرف ها نداریم، شما اگر خودتان در یک جلسه ایی بودید، مطلبی را حاضر بودید، دیگر نمی آیید آن مطلب را برای بنده با سند نقل کنید، میگویید خودم آنجا بودم.

علم ائمه به احادیث پیامبر به همین گونه است. منبع دستشان هست، علم پیامبر به تمام احکام الهی نزد اینهاست حاضر است. ما اگر حدیث بگوییم، **عن الله و عن رسوله نحدث.** این است شیوۀ حدیث‌گری ما.

بله عرض شد ممکن است مواردی از باب اتمام حجت یا جدل شما چیزهایی را پیدا کنید، ولی اینها به معنای این که امام باقر علیه السلام، و امام صادق علیه السلام مثل محدثین ثقۀ دیگر هستند فلا، این اساسا با بنیان مذهب تشیع مخالف است.

حال آن روایاتی که این ها نقل می کنند، از نظر ما اگر بحث جدلی و اتمام حجت نباشد، ما این ها نمی پذریم، فضلا از این که مضمون خیلی از این روایات قابل قبول نیست و مناسب مکتب اهل سنت است.

این مطلبی بود که لازم بود در این جا خدمتتان عرض شود.

[کلام ابن زهره در شرح حال امام صادق سلام الله علیه]

ما در وقتی که فرمایش آقای سیستانی دربارۀ ابوحنیفه نقل می کردیم، از یک کتابی ایشان در مورد ابوحنیفه نام برد، که نویسنده اش شخصی به نام ابوزهره از علمای اخیر قاهره است، این آقای ابوزهره، در مورد ابوحنیفه کتاب دارد که اشاره شد، در مورد سه فقیه دیگر اهل سنت هم کتاب دارد، در مورد ابن تیمیه کتاب دارد، آخرین حلقۀ از کتاب های خودش را در مورد امام صادق علیه السلام قرار داده است، این را هم با دیدگاه سنی بودن خود نوشته است، مثل همان حرف هایی که مثل ذهبی زدند.

در ابتدای این کتاب می گوید، درست است این کتاب را من آخر نوشتم، ولی از این جهت نبود که بگویم ایشان کمتر از پیشینیان است.

**و له علی اکابر منهم فضل خاص**، ابوحنیفه از او روایت دارد، مالک از او روایت دارد، شاگرد او بودند، فرزند امام باقر علیهم السلام است، کریم النسب است من دیدم بعضی غلو در حد امام صادق می کنم حتی او را به مقام خدایی رسانده اند، برخی قریب به مقام نبوت، لذا خواستم با جمع آوری منابع معتبرتر کتابی را در مورد امام صادق علیه السلام بنویسم.[[2]](#footnote-2)

در جایی دیگر می‌گوید: نحوۀ فکر ما در مورد امام صادق علیه السلام با فکر برادران شیعی ما متفاوت است، آنها معتقد هستند که علم امام الهامی است **لا کسب فیه، و نحو نقول ان علمه کسبیٌ فیه اشراق الاخلاص و نور الحکمة و ریاضة النفس علی التقوی و الفضیلة و سمو الروحی** تا آخر.

[ادعای ابوزهره در اساتید امام صادق و مناقشه در این ادعا]

بعد می گوید ما باید ببینیم چه اساتیدی امام صادق علیه السلام داشته است. می گوید **لا بد ان نفرض أن اساتذه ثلاثة**، که هر سه عالم و امام در علم و در فقه،

**اولهم جده علی زین العابدین**، ادامه می دهد، استاد بعدی پدرش امام باقر سلام الله علیه تا می رسد به این جا بعد از بحث هایی که یکی از شیوخ و اساتید و شیوخ امام قاسم بن محمد بن ابی بکر است. چون او جد مادری امام می شود **و لابد أنه روی عنه**،[[3]](#footnote-3)

در مورد قاسم و جایگاه علمی قاسم من بحث نمی کنم، اما این که ائمۀ هدی علیهم السلام مثل ما استادی داشتند، و لو استاد هم خیلی عالم و دانشمند باشد، این طبق مذهب ما جای ندارد و هیچ دلیلی هم یاشان بر این که یک روایت معتبره ایی در این قسمت باشد، که نه در مقام جدل است، نه در مقام اتمام حجت است و امام صادق نشسته در محضر قاسم و استفاده کرده، موجود نیست، آن‌چه از پدرو جدش نقل می کند، چون کل من نور واحد من بیت واحد، کلامهم واحد، کلامهم نور و اصل و وجودهم نور، این ها بحثی نیست. اما این ادعا که ایشان نقل حدیثی بکند، مثل روایت دیگر، شیخ روایتی داشته باشد، مثل دیگران، معذور از پذیرشش هستیم، علاوه بر این که هیچ مدرک معتبری در این قسمت ارائه نشده است.

برمیگردد به نحوه تفکر اهل تسنن در مورد امام باقر و امام صادق علیهما السلام، ولی در عین حال همین اذعان به علمیت بالای ائمۀ علیهم السلام و جایگاه ویژۀ معنوی آنها یک اقرار و اعترافی است از طرف کسانی که مذهب تشیع را نپذیرفته اند.

ان شاء الله در جلسۀ آینده چند نفر از اصحاب امام را از دید روایتگری، که تاریخ تدوین حدیث در این برهه روشن بشود، بقیه می‌ماند در دوره‌های بعد که ان‌ها را هم بعد اشاراتی خواهیم داشت.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. رجال کشی، ج 1، ص 224. [↑](#footnote-ref-1)
2. الامام الصادق، حياته و عصره، آرائه و فقهه، ص 2. [↑](#footnote-ref-2)
3. همان، ص 87. [↑](#footnote-ref-3)